

پرتو روز فرنگ

# ایران در روزگار ساسانی

بسم

امام شوشتری

عبدالله بن مسلم معروف به ابن قتیبه در دنبالهٔ روایتی که در ردیف ۲۸ ترجمهٔ آن نوشته شده و در شمارهٔ پیش چاپ گردیده است، لطیفه‌ای از زبان یکی از نویسندگان دربارهٔ واژهٔ «دیوان» آورده است که ترجمهٔ آنرا باز گوییم:

«جایگاه نویسندگان و حساب‌گران را از آنرو دیوان گویند که این لغت در فارسی بمعنی شیاطین است و دبیران را بواسطهٔ هوشمندی و زیرکی در کارها باین نام خوانده‌اند. سپس این واژه بمعنی جای ایشان نیز بکار رفته است.»

این سخن از دیدهٔ زبان‌شناسی وریشهٔ لغت دیوان درست نیست

و چنانکه دینوری نیز اشاره کرده است لطیفه‌ای بوده که بشوخی گفته شده و بر زبانها افتاده است نه یک تحقیق ریشه‌شناسی، این نکته یادداشت شد تا مبادا کسی این لطیفه را یک حقیقت زبانشناسی بیندارد.

۲۹ - نامه پرویز به پسرش شیرویه<sup>۱</sup>: «از کيفر خیانت كوچك مانند خیانت بزرگ چشم می‌پوش. زیرا اگر زیردستان از گناه كوچك هر اسیدند از گناه بزرگ نیز بهره‌برند. برای کم شدن یک دینار از مال خراج پژوهش کن، و هیچ گناهی را بزرگی گناه خراج شکنی بدان. روزی (حقوق) هیچکس را باندازه روزی کسی که خراج را نیک دریافت است بالا مبر و بهترین پاداش را بکسی ده که خراج را بانرزش و آسانی دریافت کرده است. همیشه پایگاه چنین کس را اگر پرهیزکاری کرده و آبرو و جان خود را ایمن ساخته است، بالا برو بر مالش بیفزای.»

۳۰ - در تاجنامک آمده که پرویز بخزانة دارش گفته است<sup>۲</sup>: «از تو در برابر يك درهم خیانت درنگ‌نرم و ترا بنگهداری هزار هزار درهم نستایم. چه تو با این رفتار حق امانتی را که بگردن گرفته‌ای می‌گذاری و جان خود ننگه‌میداری. اگر خیانت کوچکی کردی از خیانت بزرگ نیز پرهیز نخواهی کرد.»

«از دو رفتار سخت دوری کن: کم بحساب آوردن آنچه میگیری و افزون نشان دادن آنچه میدهی. بدان اگر در نظر امین نبودی ذخیره دولت و سرمایه آبادانی کشور و ساز و برگ که برای کوفتن سردشمن آماده شده و مهرها بر آن نهاده است، بدستت نمی‌سپردم. پس خوشگمانی مرا در حق خودت استواز ساز تا امیدهایی که از من چشم میداری برآورده سازم.»

«هرگز نیکی را با بدی و والایی را با فرومایگی و ایمنی را با پشیمانی و امانت را با خیانت عوض مکن.»

دینوری در پشت روایت مذکور زیر عنوان «گفته‌اند» افزوده است: در خیانتگری کسی همین بس که امین خائن باشد. بنظر میرسد این جمله نیز از کتابهای ایرانی ترجمه و بازگو شده است.

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۵۹

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۵۹

۳۱ - در آئین نامک آمده<sup>۱</sup>: «دادور باید قضاوت حق دادگرانه و قضاوت دادگرانه ناحق و قضاوت حق نادادگرانه را بشناسد و با ژرف بینی و اندیشه قیاس کند و خود را از اشتباه نگهدارد».

ابن قتیبه در دنباله باز گفتن ابن روایت برای توضیح مطلب افزوده است: در نزد آنان (ایرانیان) قضاوت حق دادگرانه کشتن کسی است برابر کشتن کسی. قضاوت دادگرانه ناحق، کشتن آزادی است در برابر کشتن برده‌ای. قضاوت حق نادادگرانه دبه است که از عاقله گرفته میشود.

واژه عاقله در این عبارت که در متون فقهی نیز بسیار آمده است بمعنی وابستگان عشیره‌ای است.

در روزگاران قدیم بویژه در زندگی ایلی، افراد عشیره برای نگهداری نفوذ عشیره خود در برابر دیگران، از یکدیگر حمایت میکردند. از جمله اگر یکی از افراد عشیره کسی را میکشت و بنا شده بود خون بها پردازند مبلغ خون بها بر افراد عشیره بنسبت توانگری و نزدیکی در خویشاوندی بهر میشد و هر کدام بخشی از آنرا میپرداختند تا مانع کشته شدن قاتل عشیره خود گردند.

در اینجا شایسته است یادآوری شود که فقه عصر ساسانی ایران (بجز بخش عبادات) بویژه بهره‌ای از فقه که موسوم به (الاحکام السلطانیه) است و امروز از آن بحقوق اساسی و اداری تعبیر میکنیم، در فقه اسلامی اثر فراوان داشته است. این آثار در مذهب اهل رأی و اجتهاد که در عراق روئیده و گسترش یافته است (مذهب حنفی) بیش از هر مذهب دیگر اسلامی هویدا است.

موضوع علم فقه، یا بنام‌گذاری امروز، علم حقوق، بحث از روابط اجتماعی و تنظیم آن روابط برابر قاعده‌های عقلانی است. از اینرو هر چه ترازگاه زندگی ملتها از جهت اجتماعی و اقتصادی بالاتر رود، دامنه علم حقوق در آنکونه جوامع گسترده‌تر میشود و هر روز مسائل تازه اجتماعی و اقتصادی پیش می‌آید که نیازمند بررسی و پاسخ تازه‌ای است و چون در عصر

ساسانی جامعه ایرانی از جهت اقتصادی و اجتماعی بمراحل بالایی رسیده بود، قهراً علم فقه نیز در آن زمان پیشرفت زیادی کرده بود. کتابهای اینکرد و ماتکان هزار داستان که از آنزمان بازمانه و این آخری شامل یکهزار فتوای فقهی است، دلیل روشنی بر گسترش دامنه این علم در آن روزگار است. چه خوب است اگر برخی از حقوق دانان، کتاب اخیر را با کتابهای فقهی عصر عباسی تطبیق کنند و از اینراه تاریخ رویش فقه اسلامی را روشن سازند.

بطور مثال محمدبن جریر طبری در گذشته بسال ۳۱۰ هجری نویسنده تاریخ معروف که فقهی بزرگ نیز بوده، و نیز ابوداود اصفهانی معروف به ظاهری که پیشوای مذهب ظاهری است، (این مذهب بجز از چهار مذهب حنفی و حنبلی و شافعی و مالکی است) دو فتوا دارند که حدس زده میشود از فقه ساسانی یا عرف رایج در ایران اقتباس شده باشد. چون این دو فتوا از دیدگاه برابری حقوق زن و مرد ارزش بسیار دارد خلاصه آنها بکوتاهی در زیر آورده خواهد شد.

الف - زن میتواند در همگی کارها خواه حقوقی باشد و خواه کیفری دادور شود.

ب - هرگاه مردی نداد بود (ممسر) و زن دارا (موسر)، دادگاه میتواند زن را بپرداخت نفقه شوهر ملزم سازد.

در زمینه ارج دادوری و برگزیدن دادور و دقتی که ایرانیان در اینکار داشته اند باز پاره هائی که از کتابهای دیگر ترجمه شده که در آینده خواهد آمد.

۳۲ - در تاجنامه آمده که پرویز به پرده دارش گفته است: در هنگام باردادن هیچگاه زاری کننده ای را بیش مینداز و بزرگی را با سختگیری در باردادن خوار مساز، و فرومایه را با زود باردادن و الامکن. با هر يك از مردم بفرخور پایگاه او رفتار نما. همیشه در باردادن کسی را که خدمتی کرده و والا گردیده و هم اکنون نیز نیکخواهی مینماید بیش دار. اگر یکی پیشینه

بزرگی دارداما خودش پاس پیشینه اش را نگه نداشته ، پدر و وابستگان پدرش را همچنان بزرگ دار اما با خود او وابستگانش رفتاری کن که خود باخویشتن کرده است. چنین کس را جز بهنگام بازگشتن دیگران بارنده آنهم پنهانی، «هرزمان نامه ای از یکی از کاردارانم رسید ، آنرا يك لحظه نگه مدار مگر درحالی باشم که نتوانی بمن رسیدن . اگر کسی آمدو گفت اندرزی، دارد نهانی از او بخواه سخن خود را بنویسد آنگاه پس از پرک یافتن ، او را بدرون آر و درجایی نگه دار که او را ببینم و نوشته را بدستم ده تا بخوانم . اگر سخنش را نیک دیدم میپذیرمش ورنه او را باز میگردانم .»

«هیچگاه خواهش کسی را که باو چیزی نداده ام و مرا بخیل خوانده یا داده ام و آنرا اندک شمرده است بنزدم میار مگر با آگاهی خود من و او نباید بدانند تو مرا از خواهش او آگاه ساخته ای.»

«اگر کسی نزدت آمد و مدعی شد دانشی دارد از او پرس داشت چیست پس از آن برای او از من پرک بخواه . زیرا دانش مانند نامش همیشه گرامی است.»

«هیچگاه از راه دشمنی یکی را از بار دادن محروم مساز و از بهر دوستی کسی را بارنده . این رفتار ویژه پادشاه است و تو نباید به آن دست یازی.»  
در این روایت لغت «حاجب» که بیگمان ترجمه يك اصطلاح فارسی است به «پرده دار» ترجمه شده است. واژه پرده دار بیشتر بپیشخدمت دراطاق که پرده را بالا میزند گفته می شود نه حاجب شاه بمعنی ویژه ای که این لغت داشته است . حجابت سمتی بوده مانند وزیر دربار کنونی و پایگاه والا یی همطراز وزیران بوده است .

چنانکه در تاریخهای عربی آمده است ، پرده دار شاهان ساسانی را در روزهای بزم و خرم باش، مینامیده اند و این شخصی بوده که در هنگام جشن فرمانهای پادشاه را از جایگاه مخصوص او ، بحاضران در بزم میرسانیده است . شادروان آرتور کریستن سن دانمارکی در کتاب ایران در زمان ساسانیان لغت «در بند» را که در کازنامک اردشیر بابکان آمده است ، بمعنی رئیس دربار ترجمه کرده . بنظر میرسد همین سمت است که در عربی به «حاجب» ترجمه

شده است. با اینحال نگارنده واژه پرده دار را که مشهورتر از «دربند» است در ترجمه روایت بکار برده است<sup>۱</sup>.

در عصر ساسانی شعر و خطابه پیشرفت بسیاری داشته است و ادیب و شاعر مانند موسیقی دان و رامشگر در دستگاههای دولتی منزلتی میداشته اند. دونه ونه<sup>۲</sup> زیر که دینوری ترجمه عربی آنها را برایمان نگه داشته است، از جمله گواهان بسیاری است که بجهت این سخن میتوان نشان داد.

۳۳ - در تاجنامهک اینطور بیان شده که یکی از امیران خطاب بشاهنشاه گفته است:<sup>۲</sup>

«خدائی را سپاس میگویم که مرا یکی از بستگان شاهنشاه ساخته و بافتخار سخن گفتن با اوس را فراز کرده است. و از فرودستی به بالا آورده و در میان مردمان گرامی ساخته و با پذیره شدن پیشگاه همایون او آراسته است چشم دشمنانم را کور و سرزورمندان را در برابرم خوار و امیدامیدواران مرا بمن بسیار کرده است.»

«خدائی که دودمانم را از وابستگی شاهنشاه بنام ساخته و پایگاهم را در خور احترام و ویژگیهایم را شایان ستایش فرموده است و امید کسانی را که از من چشم نیکی میداشته اند بر آورده و نیروی یارانم را در سایه مهر شاهنشاه برافزوده است، خداوندی را سپاس میگذارم که مرا در سایه همایون او ایمنی بخشیده و روزیم را در زیر سایه همای خوشبختیش فراخ ساخته است.»

۳۴ - در کارنامه های ایرانیان آمده که چون کار شهریاری بر اردشیر استوار شد<sup>۳</sup> مردم را فراهم آورد و خطابه رسایی برای آنان خواند و همگان را بفرمانبرداری و همدستی بایکدیگر اندرز داد و از سرکشی و نافرمانی بر حذر داشت و آنان را بچهار گروه بهر کرد. باشندگان او را نماز بردند و یکی از آنان در پاسخ خطابه شاهنشاه چنین گفت:

«شهریارا، تا ماد و خورشید میچرخند کشور و شاهیت همواره مانند رودها

۱ - ایران در زمان ساسانیان ص ۴۴۰

۲ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۹۶

۳ - همان کتاب ج ۱ ص ۹۶-۹۷

ودریاها بر افزون باد تا همه روی زمین بزیر چتر شاهیت درآید و فرمانت در همه جا روان گردد».

«شهر یارا، فروغت چون خورشید در همه جا تابیده و بهمگی ماسرسیده است و مهر بانیت مهر آسا بهمگان پاکیزگی بخشیده است. تومار ايس از آنکه پراکنده بودیم همدست ساختی و سخنمان یکی کردی و دلها مان را که از کینه یکدیگر لبریز بود بهم پیوستی و آتشهایی که در میان ماسخت زبانه میکشید خاموش ساختی. از اینرو نیکیهایت را نتوان برشمرد و ویژگیهایت را باز گفتن».

«شهر یارا، با اینهمه نیکیهای که بما بخشیده‌ای و نعمتها که داده‌ای بساز خوشنود نبودی مگر در زمانی که آن نیکیهای را بر پایه استواری بنیاد نهی تا همگی جاودانه گردد و در استوار داشتن آن نیکوئیها آنچه‌ان کوشیده‌ای که در پدید آوردن آنها کوشیده بودی و هم اکنون چنان است که بهره آن نیکوکارها بفرزندان و آیندگان نیز خواهد رسید».

«شهر یارا، دلسوزی تو در حق ما از دلسوزی پدران درباره فرزندان افروتر بوده است پس آن خدائی که در راه او اینهمه کوشیده‌ای و اینهمه راه سپرده‌ای بهترین چیزهایی را که آرزوداری، بتو هدایت».

این روایت درباره طرز تفکر اردشیر بابکان نکته‌ای را آشکارا نشان میدهد که در پیش گفتار بآن اشاره کردیم. بویژه ژرف بینی و نگرش در بند اخیر خطابه آشکار میسازد که بنیاد گذار خاندان ساسانی تا چه اندازه ایران دوست و بتعبیر امروز وطن پرست، بوده است.

در مقدمه گفته شد از جمله کتابهایی که در روزگار ساسانی نوشته شده بود کتابهایی است در فن رزم و سپاهگیری که در آنها راه بکار بردن سلاحهای گوناگون آن زمان و بهترین شیوه آموزش و پرورش سربازان و شرایط فرماندهی و برگزیدن میدان جنگ و زمان هجوم یا دفاع و گرد فرو گرفتن دژها و باروها و راه گشادن آنها و شبیخون زدن و کمین نهادن و یزک<sup>۱</sup> فرستادن شرح داده شده بود.

۱ - یزک: رئیس نگهبانان سپاه (دسته مامور تعقیب گریختگان دشمن) و نیز این کلمه بمعنی جاسوسی و خبرگیر در فرهنگ هایکار رفته است.

همچنین کتابهایی بوده که در آنها شرح نیرنگهایی که برای چیره شدن بر دشمن بایستی بکار زده شود آمده بود و نیز نیرنگهایی که برخی فرماندهان بزرگ در جنگها بکار زده و از آنرا بر سپاه دشمن چیره شده بودند نوشته شده بود تا آنان که باید روزی در جایگاه فرماندهی سپاه خدمت کنند، از آزمایشهای گذشتگان پند گیرند و بهره بردارند.

افسوس که متون اصلی این کتابها و نیز ترجمه عربی آنها درست نیست اما باز جای خوشحالی است که برخی از نویسندگان سده های سوم و چهارم هجری پاره هایی از آن کتابها را در لابلای تالیفات خود آورده اند که همانها نیز بسیار دلکش و نماینده درج کتابهای اصلی است.

اینک ترجمه برخی از آنها که در کتاب دینوری آمده است و او به صراحت گفته که سخن را از کتابهای روزگار ساسانی برداشته، در زمینه فن رزم و سپاهیکری در زیر آورده میشود:

۳۵ - در یکی از کتابهای ایرانی آمده<sup>۱</sup> از پادشاهی پرسیدند: « کدام شیوه جنگی بحزم نزدیکتر است؟ گفت: گماردن جاسوسان، کوشش در بدست آوردن خبر از دشمن، شادی نمودن و نوید پیروزی دادن بسپاهیان، زدودن آنچه بوی ترس از آن برآید از سپاه خودی.

نپذیرفتن اندرز از خیانت پیشگان. احتیاط کردن از پیرامونیان بی آنکه کسی را که نیک خواهی مینمایند از خود رنجانیدن، جابجا نکردن هیچ بخشی از سپاه ببخش دیگر، مگر زمانی که راه بر هر بیمی بسته باشد. همیشه خوشگمانی نمودن و خوشبینی نشان دادن، اندیشه سپاهیان را همواره بسوی چیزهای نیک برانگیختن تا دل سربازان از بیمناکی جنگ آزاد و بکارهای دیگر سرگرم باشد.»

« پرسیدند راه بکار بستن حزم در جنگ چیست؟ گفت: دور ساختن دشمن از آبادیها، آماده نگه داشتن دیدبانها در دیدگاهها، پاداش دادن بکار- آگاهان راستگو، کیفر دادن بکسی که آگاهی دروغی آورده، هیچ گریخته دشمن را بجنک ناچار نساختن، زنهار از زنهار خواه دریغ نداشتن - امیدواری



یاران خود را تبه نساختن. خواهش غنیمتگیری مانع هوشیاری و احتیاط کاری نشدن.

۳۶ - در آئین نامگ اینگونه بیان شده ۱: « آئین رزم اینست که ناتوانان سپاه را در دست چپ بنهند تا بر خوردشان بدشمن و تیراندازیشان از پهلو آسان باشد. پیکار باید با تاخت سوار نظام آغاز شود مگر زمانی که بر خورد از پهلو یا اریب آغاز گردیده است. قلب سپاه باید بر جای بلندی قرار داده شود تا همواره بردشمن مشرف باشد. زیرا دست چپ و دست راست اگر اندکی پس نشستند یا از جا کنده شدند تا دو ماده (سوار نظام و قلب) بر جای خود استوار است پس نشستن آنها نه سبب پیروزی شود و نه انگیزه شکست گردد. اما اگر دو ماده از جا کنده شدند دیگر پا فشردن دست چپ و دست راست سودی ندارد.»

« هر گاه سپاه خسته شد دو ماده و دست راست نباید دست از پیکار بکشند لیکن دست چپ میتواند آرام گیرد مگر بر آن تاختی برده شود، که میباید آنرا دفع کند. چه دست راست و دو ماده در حال پشت بدشمن داشتن نمیتوانند باز بر آن بتازند و بصف خویش باز گردند. اما دست چپ میتواند در حال اریب بادشمن نیز در آویزد هر چند باز گشت او پشت بدشمن قدری دشوار است.»

« فرمانده نباید غفلت کند و سپاه خود را رو بقرص خورشید و وزشکه باد نکهدارد. با هیچ لشکری نباید جنگید مگر آنکه از پیکار گریزی نباشد. و اگر چنین شد فرمانده باید بکوشد زمان در گیر شدن را بیسین اندازد. در هیچ حالی نباید بر شکست خوردگان دشمن راه گریز را بست چه این کار دشمن را در پیکار پافشارتر خواهد کرد.»

« هر گاه لشکر خودی بر آبشخوری فرود آمده و دشمن بخواهد از آن آبشخور آب بردارد، جلو گیری از آب برداشتن آنها دور از خردمندی است، چه اینکار دشمن را در پیکار پافشارتر خواهد کرد. هر زمان دشمن بر آبشخوری فرود آمده و فرمانده آنست نباید آنان را از آن آبشخور راند، زمان

دست زدن باین کار هنگامی است که دشمن و ستورانش سیراب و سپاه خودی تشنه باشد. زیرا آدمی بچیزی که نیاز ندارد بی اعتنا است و هنگام نیاز بچیزی در بدست آوردن آن کوشا.

«فرمانده باید همیشه از هر سو بزرگ بفرستد و در دیدگاهها دیدبان گمارد و هیچگاه سپاه را از سرزمینی که از آن نیک آگاهی ندارد نگذراند. در گودالها و کمینگاهها کمین نهد و در هر جا که گمان شبیخون زدن می رود خشک اندازد.»

منظور از خشک ابزار آهنی سه نو کداری است که بشکل خار خشک درست میشد و آنها را در راه تاخت دشمن میریختند تا دست و پای ستوران دشمن را خسته گرداند. امروز نیز همین وسیله را برای ترکانیدن لاستیک خودروهای دشمن در جنگها بکار میبرند. دینوری افزوده است:

«فرمانده نباید بگذارد راز او از پرده بیرون افتد. زیرا آشکار شدن راز فرماندهی، باعث تباهی لشکرا و از هم پاشیدن آن است. اگر در سپاهی بیشترین یا جنگ آوران کار آزموده است، آغاز شدن تاخت از سوی دشمن بمصلحت چنین لشکری است و اگر بیشترین سربازان نا آزموده اند و از جنگ نیز چاره ای نیست، پیش دستی در تاخت بمصلحت این سپاه است. نباید بجنگ دست زد مگر آنکه شماره سربازان چهار یا سه برابر دشمن باشد. اگر دشمن جنگ را آغاز کرد زمانی باید آنرا پذیرفت که شماره سربازان دستکم یک و نیم بر سپاه دشمن افزون باشد.»

«اما اگر دشمن بدرون کشور در آمده است باید در هر جا سخت با او در آویخت هر چند شماره سربازان خودی از سربازان دشمن خیلی هم کمتر باشد.»

«برای کمین نهادن شایسته است سربازانی را برگزید که دلیر و پیردل و هوشیار و استوار باشند و در آنان کسی که سرفه یا عطسه کند یا از او آن و آن بخیزد نباید نباشد. و نیز اسبهایی برایشان باید برگزید که شیعه نکشند و نفس نفس نکنند. کمینگاه باید در جایی برگزیده شود که دشمن را بآن دسترس نباشد. باید کمینگاه نزدیک آب باشد تا اگر درنگ سربازان در آنجا بدراز کشید، بتوانند از آن آب برگیرند.»

«کمین کنندگان باید پس از اندیشیدن و رایزنی با یکدیگر و مطمئن شدن از فرصتی که بدست آمده است، از نهانگان بیرون جهند و هیچ درنده و چرنده و برنده را نمانند، تاخت آنان باید چون درگیری زبانه آتش باشد. از غنیمتگیری باید سخت بپرهیزند.»

«زمانی که کمین کنندگان دیدند دشمن در جایی نگهبان ندارد یا تیراندازان را از جایی دور کرده است، یادریز کش کوتاهی و ناتوانی هویدا است، یا ستوران خود را بچرا گاه سر داده است، پراکنده بسوی دشمن می‌تازند. بهترین زمان برای تاختن کمین کنندگان هنگام سختی سرما در فصل زمستان و گرمی هوا در تابستان در شبانه روز است. چون کمین کنندگان از نهانگاه بیرون جستند در چند دسته جدا جدا بسوی دشمن می‌تازند و بیدرتنگ ضربت را بر او فرود می‌آورند.»

«شبیخون زنان زمانی باید شبیخون زنند که باد سختی میوزد یا غریو آب رودی بگوش میرسد.

از خودشان نباید هیچ صدائی برآید. برای شبیخون زدن نیمه شب یا تاریکترین ساعت آنها باید برگزید. باید گروهی از شبیخون زنان بمیانۀ سپاه دشمن اندر شوند و باز مانده در پیرامون سپاه آماده پیکار بایستند. آغاز تاختن با کسانی است که بدرون سپاه دشمن آمده‌اند تا آنکه فریاد و غوغا از آنجا برخیزد از پیرامون لشکر پیش از آغازیدن پیکار باید آسمان را رم دهند و از آسمان سرکش آغاز کنند. افسار و شکال آنها را ببرند و بپهلوی آنها با نوک نیزه سیخونک زنند تا ستوران پریشان و گریزان شوند و همه از آنها برخیزد.»

«از شبیخون زنانی که بدرون لشکر دشمن در آمده‌اند، یکی باید فریاد کند: بگریزید، بگریزید، فرمانده کشته شد، بیشتر لشکر تباہ شده‌اند، بسیاری گریخته‌اند. دیگری فریاد کند: ای مرد مرا بخدا ببخش مرا مکش. سومی بانگ برآرد: آخ، آخ و از اینگونه فریادها. باید دانست که غرض از شبیخون زدن ترس افکندن در سپاه دشمن است و پریشان ساختن آن. پس از غنیمتگیری کالوچهار پایان باید سخت دوری گزید.»

« در هنگام گرد فرو گرفتن دژها و باروها باید هر کس از مردم شهر یاد ذرا که بتوان سوی خود کشید، کشیدن چه از اینکار دوسود بدست آید: یکی دست یافتن به راز دشمن، دیگر بادست آنان بیم افکندن در میان دشمن. و نیز باید کسانی از مردم دژ و شهر را واداشت که در گفتگوها، خودشان را بیچاره جلوه دهند و از فرار سیدن کمک نو مید سازند و همواره بآنان گوشزد کنند که رازشان بی پرده شده و نیرنگشان هویدا گردیده است. باید گاهگاه پیرامون باره گردید و با سرائنگشت بآن اشاره کرد آنسان که گوئی بهم راهان خود نشان میدهم کجای بارو استوار است و کجا نیست، کجا برای نهادن منجنیق مناسب است و کجا برای ارا به و کجا برای زدن دخمه و کجا برای بستن نردبان و از کجا میتوان بردیوار آمد و از کجا میتوان آتش بدرون افکند و با این رفتارها دل مردم شهر را پراز بیم کرد »

« باید بر تیری نوشت: ای دژ نشینان، از دغلکاری و نا پایداری نگهبانان بترسید دروازه ها را سخت نگهدارید. زمانه روزگار بدی شده. خیلی از نگهبانان فریب خورده اند و در نهان رو بدشمن دارند پس آن تیر را بدرون بارو بیندازید. فرمانده باید مرد زبان آور هوشمند و نیرنگ سازی را که پر گون باشد برای گفتگو با مردم شهر بفرستد و جنگ را تا آنجا که شدنی است بیس اندازد زیرا آغاز شدن جنگ ب مردم شهر که در پناه حصارند، دل میدهد و راز خودی را آشکار خواهد کرد. اگر فرمانده ناگزیر از جنگ شد نبرد باید با کمترین شماره و اندک ابزار جنگ آغاز شود.»

« باید همیشه دشمن را در میدان جنگ از جایی که درخت و بیشه و رودخانه هست دور کرد و پهنه بیابان را با اختیار او وا گذاشت.»<sup>۱</sup>

۳۷ - در کتابهای ایرانیان آمده: <sup>۲</sup> « از یکی از دانشمندان پرسیدند کدام کار است که سرباز را بهتر و رزیده و برای نبرد بیشتر آماده میکند؟ گفت: بسیار جنگیدن با پیروزی. اینکه بداند در پشت سرش ابزار نبرد بسیار است

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۱۵

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۱۱۵

و در پیش رویش غنیمت فراوان . سپس گرامی داشتن سپاه پس از هر پیروزی و سرافراز ساختن کوشندگان از راه ستودن آنان بانام و نشانشان نزد مردم و پاداش دادن بدلیران در جلو دیگران .

۳۸ - در آئین نامک چنین نقل شده <sup>۱</sup> : خوب تیر انداختن در هنگام مشق تیر اندازی چنین است که شاگرد کمان را با نیروی بازوی چپ بدست چپ سخت نگهدارد و خدنگ را با بازوی راست با دست راست در حالی که هشت دست راست برابر سینه قرار گرفته باشد . آنگاه دیده را به آماج بدوزد و چله کمان را نیکو نگهدارد در حالیکه آنرا با سه انگشت گرفته است و انگشت سبابه را گرد چله خم کرده و آنرا با (۲۳) چنان گیرد که گوئی (۶۳) است و (۳) بر آن افزوده شده و چانه خود را روی شانه چپ برده در حالی که سر را استوار داشته گردن را با اندک نرمشی بر کمان خم کرده و ستون پشت را راست نگهداشته و با دست راست دایره میسازد و چنان زهر را روبالا میآورد تا چله کمان برابر گوش او برسد آنگاه بی آنکه دندانها را بهم زند و بی آنکه سیاهی چشم را جابجا کند و تنش بلرزد ، سفیدی چشم را بالا میبرد و دیده را بنوک پیکان میدوزد .

جمله «و آنرا با (۲۳) چنان نگهدارد که گوئی (۶۳) است» اشاره بحساب انگشت است که آنرا حساب العقود هم گفته اند و این يك گونه حساب بوده که هنگام دادوستد در روز کاران قدیم میان فروشندگان و خریداران رایج بود . در حساب انگشت بندهای انگشت نماینده اعداد آحاد و عشرات و مئات و بالاتر بود و گرفتن انگشتان یا نهادن سر انگشت ایهام بر بندها ، هر کدام عددی را می فهمانید . در هنگام معامله گاهی خریدار و فروشنده هنگام چانه زنی دستمالی بر دو دست خود میانداختند تا دیگران از مبلغ آگاه نشوند . حکیم فردوسی طوسی در نکوهشی که از محمود غزنوی کرده و میخواند او را بخیل و دست بسته قلمداد کند از اصطلاحات حساب انگشت بهره برده است آنجا که میگوید :

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۳۳

کف دست محمود والا تبار      نه اندر نه آمد سه اندر چهار  
(۹۳) که حاصل جمع دو حاصل ضرب مذکور در مصراع است، در حساب  
العقود دست راست را نشان میدهد، در حالی که همه انگشتان آن بسته باشد.  
از جمله ای که دینوری از آئین نامک نقل کرده چنین برمی آید که حساب  
انگشت در عصر ساسانی خیلی شناخته و رایج بوده است.

۳۹ - در آئین نامک آمده<sup>۱</sup>: «نیك گوی زدن در چوگان بازی چنان است  
که گوی را بیکبار از پیشرو بزنند آنچنان که دست را تا برابر گوش بگردانند  
و دسته چوگان را تا پائین سینه . زدن باید با فرمش و بیکباره و آزادوار انجام  
گیرد . نباید چوگان را انداخت و نیز از خم چوگان که ابزار برداشتن گوی  
است غفلت نکرد . در هنگام برداشتن گوی از آنجا که هست باید کوشید از  
زیر پوزه و سینه اسب تازیر کمربند آن با فرمش بگوی زده شود و در اینکار  
چستی و چابکی بسیار باید بکاربرد . هیچگاه نباید در زدن گوی از تازیانه  
مدد گرفت یا چوگان را بر زمین نواخت و از نادانی آنرا شکست یا دست و پای  
تکاور را با آن زخمی کرد . از آزردن همبازیان در میدان ، باید سخت پرهیزید.  
و اسب را در حال تند دویدن ، توانست خوب نگهداشت و از پشت آن نیفتاد و  
بدیگران تنه نزد . باید از تفته شدن و ناسزا گفتن و ریشخند کردن دیگران  
سخت پرهیزید . نباید گوی را به بام خانه ها افکند هر چند هر شش گوی  
بیک درهم باشد . تماشاگرانی را که روی بامها و دیوارهای میدان نشسته اند  
نباید بدور راند. زیرا پهنای میدان را ۶۰ آرش (۳۰ متر) نهاده اند ، از بهر آنکه  
تماشاگرانی که بر دیوارهای میدان می نشینند رانده نشوند و نشستشان نیز  
مانع بازی چوگان بازان نشود.»

۴۰ - در کارنامه ایرانیان چنین نقل شده<sup>۲</sup>: « چون پیروز پور یزد کرد  
پور بهرام، شاه شد بخراسان لشکر کشید تا باه اخشنواز، پادشاه هیتالیان در بلخ  
بجنگد . چون بکشور آنها نزدیک شد ترس بر اخشنواز چیره گردید و از  
پیروز کناره میگرفت . پس اخشنواز با وزیران و یاران خویش در کار پیروز

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۳۴-۱۳۳

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۱۲۰

برای زنی نشست. یکی از آنان گفت: با من پیمان بند که پس از من بستگان و فرزندانم را نگهداری و سرپرستی کنی آنگاه دست و پای مرا بپرو فرمانده مرا در گذرگاه پیروز ببندازند تا او و همراهانش مرا بدانسان ببینند آنگاه من توانم از پس آنان برآیم و شوکتشان خرد کنم و آنانرا در دامی فرو اندازم که همگی نابود شوند.»

«اخشنواز گفت: چون توانا بودشدی و در تندرستی و بهبود حالمان همباز نتوانی بودن، از اینکار چه سودی خواهی برد؟ گفت: من در این جهان بآنجا رسیده‌ام که آرزو داشتم و میدانم که مرگ آمدنی است، گرچه چند روزی دیر کند. از اینرو دوست دارم زندگی مرا آنسان بی پایان رسانم که مایه پیروزی برادران و تباهی دشمنان ما باشد و بازماندگانم از کارم سر بلند شوند و بآنجا که میروم نیز خوشبخت و رستگار باشم. اخشنواز فرمانداد، با او چنان کردند که گفته بود و او را بجائی انداختند که نشان داده.»

«زمانی که پیروز از آنجا میگذشت آنمرد را دید و از حالش پرسیدن گرفت. او گفت اخشنواز با او چنین کرده و او توانسته بارنج بسیار خود را به آنجا برساند تا شاهنشاه را برای غافلگیر کردن اخشنواز رهنمائی کند. من توانم راهی بشما بشان دهم که نزدیکتر و نهانی تر از راهی است که میخواهید آنرا در نوردید. اخشنواز هنگامی از آمدن شما باین راه آگاهی خواهد یافت که بر او تاخته‌اید و خداوند کینه مرا پادست شما از اوستانیده است. در این راه خطری نیست جز بیمودن دوروزه راهی در بیابان سپس بآنچه دلخواهتان است خواهید رسید.»

«پیروز با اینکه وزیرانش او را باندریشمندی و حذر از آن مرد اندرز دادند سخن او را پذیرفت و او و سپاه ایران به بیابانی کشانیده شدند که باید از آن بگذرند. آنزمان بود که نیرنگ آنمرد هویدا گشت.»

«ناچار سپاهیان برای جستن آب هر دسته روی بسوئی نهادند و تشنگی بسیاری را از پای درآورد و از آنان جز گروه اندکی با پیروز نماند.»

این گروه همچنان پیش میرفتند تا بجائی رسیدند که دشمن آماده بجنگ

ایستاده بود و در چنان حال در هاندگی بودند که دشمن با آنان درگیر شد و برایشان چیره گردید و بسپاه ایران گزند بسیار رسانید. پس پیروز بسوی اخشنواز روی آورد و از او خواهش کرد بر او و یارانش منت نهد و آنان را آزاد کند. او نیز در برابر با اخشنواز پیمان بست که تا زنده است با او نجنبند و میان کشورش و کشور اخشنواز مرزی پدید آورد و هیچگاه از آن مرز لشکر ایران نکذرد. اخشنواز از این پیشنهاد شادان شد و ایشان را رها کرد و پیروز بکشورش بازگشت.

« پیروز یکچندی با اندوه بسربرد و سرانجام درد شکست او را برانگیخت تا جنگ با اخشنواز را از سر گیرد. یاران خود را فرا خواند و اندیشه اش را با آنان باز گفت. با او گفتند: تو با او پیمانی نهاده ای و ما از سرانجام پیمان شکنی که میوه آن رسوائی و بدنامی است بیمناکیم. پیروز گفت: پیمان بسته ام از سنگی که میانه ما و آنان مرز نهاده ایم نکذرم. فرمان خواهم داد آن سنگ را در پیشاپیش ما برارابه ای بدارند و از آن درنگذریم. گفتند: شهریارا، پیمانها هرگز بمعنائی که پیمانگزار در دل خود نهان نگهداشته معنی نمیشود. پیمان همواره بر آن معنی استوار است که در هنگام پیمان بستن آشکار شده است. تو بچیزی پیمان بسته ای که او دریافته و فهمیده است نه آن چیزی که هرگز بدل او نکذاشته.»

« پیروز نپذیرفت و بکشور هیتالیان لشکر کشید. چون دوسپاه رویاروی شدند، اخشنواز درخواست کرد پیروز از صف سپاه بیرون آید و در میدان با او گفتگو کند. پیروز بسوی او رفت. اخشنواز با او گفت: سوگند که جز سرشکستگی از آنچه بتو رسیده هیچ چیز دیگری ترا بجنبند با ما بر نیانگیخته است. سوگند که اگر نیرنگی را که نمونه ای از آنرا چشیده ای تا آخر بکار میزدیم، شرطهایی سنگین تر از آنچه بگردن گرفته ای میپذیرفتی. در همان زمان ما نیز ستمگری نکرده بودیم و تنها از خود و زنان و فرزندان خویش



دفاع مینمودیم. راستی را تو باید از اینکه پیمان استواری را که در برابر نیکیهای ما پذیرفته‌ای اکنون میشکنی، بیشتر دل‌آزرده باشی تا از شکست خودت در آن زمان. بیاد آر زمانی را که گرفتار بودی و ما شمارا آزاد ساختیم و در حقتان نیکی نمودیم، زمانی که در حال تباه شدن بودید و میتوانستیم خونتان را بریزیم و نریختیم. ما هیچگاه شمارا ناچار نکرده بودیم شرط - هائی را که پذیرفته‌اید بگردن گیرید. این شما بودید که آن شرط‌ها را پیشنهاد کردید. ای پیروز، در این سخنانم بیندیش و این دو رفتار را بایکدیگر نیک بسنج و بین کدامیک از این دو، رسوا کننده و بدنامی آور است. مردی را قضا گرفتار ساخته و دشمن بر او پیروز شده و هر راهی بروی او بسته گردیده و چون دشمن بر او و بارانش بخشوده و آنان را آزاد کرده است، با دشمن پیمانی بسته و در برابرش شرط هائی پذیرفته است. یا بگویند چنان مردی پس از آزاد شدن از دام دشمن آن پیمان را شکسته است.

«گمان میکنم ترا بسیاری سپاه و آمادگی و فرمانبرداری آنان به پیمان شکنی برانگیخته است. من شك ندارم همگی اینان یا بیشترین ایشان از اینکه آنها را باینجا کشانیده‌ای، درد دل ناخشنودند؛ چه خوب میدانند که ایشان را برای ناصواب اندر آورده‌ای و بکاری فرا خوانده‌ای که خشم خداوندی را بر میانگیزد. از اینرو همگی اندیشنا کنند و هرگز از ته دل دست به پیکار نخواهند زد. خوب بیندیش از لشکریانی که چنین حالی دارند چه تواند برآید؟ سپاهی که میدانند اگر پیروز شدند بدنامند و اگر کشته گردیدند در آتش دوزخ گرفتار.»

«ای پیروز، من خدائی را بیاد تو می‌آورم که او را بر پیمان خود گواه گرفته بودی و نیکیهائی که در باره تو و همراهانت کرده‌ایم در زمانی که همگی تن بمرگ داده بودید. ترا بچیزی میخوانم که سرافرازیت در آن است و آن پایدار ماندن بر پیمانی است که بسته‌ای. ترا به پیروی از پدرانم می‌خوانم که

هر حال بر پیمانهای خویش پایدار مانده اند؛ خواه پیمان بسودشان بوده و خواه بزیانشان. همواره پایداری بر پیمان را میستوده اند و فرجام نیک این رفتار را نیز دیده اند.

دینوری در پایان گفت و شنود اخسنواز و پیروز از آغاز گشتن جنگ و کشته شدن پیروز یاد میکند که شرح آن در تاریخها آمده است. نکته ای که اضافه دارد و نگارنده در تاریخها آنرا ندیده است، اینست که اخسنواز پیش از آغاز شدن جنگ، فرمان میدهد، پیماننامه را بر سر نیزه کنند و در میانه دولشکر جایی نگه دارند تا هر دو سپاه آنرا ببینند و در باره حقانیت کار داوری کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی